

هویت ملی و اسلامی

اسلام همواره یکی از عناصر اصلی هویت فردی و نیز هویت جمعی ایرانیان به عنوان یک ملت بوده است. باری کم و کیف تأثیر اسلام در ساخت چنین هویت هایی نیز همواره متغیر و متحول بوده است. شاید بزرگ ترین تغییر و تحول در انجام چنین عملی همراه جریان انقلاب اسلامی در اواخر دهه ی پنجاه هجری شمسی رخ نمود که اسلام از سپهر خصوصی و فرهنگی زندگی مردم ایران فراتر رفت و بر زبان بیان مطالبات سیاسی و اجتماعی آن ها چیرگی یافت. هرچند اسلام رقیب دینی دیگری به عنوان منبع هویت جمعی در ایران ندارد، با ایدئولوژی های مدرنی چون ملی گرایی مواجه است که البته به قول محمدی ها هیچ کدام به ریشه داری و طنین عاطفی اسلام در ذهن مردم ایران نیستند (srebemy - mohammadi & mohammadi 1994:36).

جریان فرهنگی اسلام گرا در انقلاب اسلامی توانست گفتمان هویت جمعی و دینی مردم ایران را در چارچوب یک روایت یکپارچه همگرا سازد. این روایت یکپارچه وقتی با اقتدار سیاسی روایت پردازان آن پس از پیروزی انقلاب همراه شد، تبدیل به نیرویی ایدئولوژیک و مقاومت ناپذیر در سامان دادن خویشتن ملی ایرانیان شد. این نیرو دست کم تا میانه ی دهه ی هفتاد هجری شمسی به لحاظ نفوذ اجتماعی چنان بود که با برنامه مدرن ملت سازی ناسیونالیستی پیش از انقلاب به هیچ روی مقایسه پذیر نبود و می توان آن را شدیدترین تجربه ی هویت جمعی ایرانیان در سده ی اخیر دانست.

از میان مفاهیم دینی به کار گرفته شده در بر ساختن روایت ملی انقلاب، مفاهیم وام گرفته از واقعه ی عاشورا بسیار مهم اند. داستان عاشورا هنوز زبان و روان مردم ما را عمیقاً به خود مشغول می دارد. عاشورا چه در زمان انقلاب و چه پس از آن مظهر محدود بودن قدرت دولت در فرهنگ است و به نظر می آید هر دولتی در این کشور برای تضمین مشروعیت فرهنگی خویش ناگزیر از تکیه به آن است. ما در این مقاله به چگونگی استفاده ی روایت ملی جمهوری اسلامی ایران از عناصر و استعارات داستان عاشورا می پردازیم. اما پیش از آن لازم است در باب مفهوم روایت، استعاره و ارتباط آن ها با برساختن هویت توضیحی بیشتر دهیم.

۱. شناخت، استعاره و روایت

استعاره دیدن چیزی است در قالب چیز دیگر. زمانی که ما الف را به منزله ی ب ببینیم، آنگاه ب استعاره ای است برای الف. (۲) در زبانشناسی شناختی (۳) استعاره عبارت است از فهم یک حوزه مفهومی در قالب یک حوزه ی مفهومی دیگر. دومی حوزه ی مفهومی است که ما بیان استعاری را از آن وام می گیریم (مستعار منه یا حوزه ی مفهومی مرجع) و اولی حوزه ی مفهومی است که سعی داریم آن را بفهمیم (مستعار له یا حوزه ی مفهومی مرجع). شناخت یک استعاره عبارت است از شناخت حوزه ی مفهومی مرجع و مقصد ناظر

به آن است. در استعارات نظری (۴) اغلب یک مفهوم بیشتر انتزاعی مقصد و یک مفهوم بیشتر ملموس یا فیزیکی مرجع است. بنابراین استعاره بیش از آنکه نقشی زیبایی شناختی داشته باشد کارکردی شناختی دارد. مهم ترین کارکرد شناختی استعاره، فراهم ساختن درک یک مفهوم بیشتر انتزاعی از طریق مفهومی ملموس است. (kovecses, 2006, 126-7).

از حدود دهه ی ۶۰ میلادی، استعاره از حاشیه به کانون مباحثات درباره ی زبان ناظر به معرفت (۵) رانده شده است. استعاره تا پیش از آن چنانکه که اکنون نیز در ذهن خواننده ی فارسی زبان هست به عنوان آرایه ای ادبی و بلاغی، تنها دارای ارزش زیبایی شناختی بود. اما در تحولی شگرف، وقتی در قرون اخیر «زبان» در کانون مطالعات فلسفی قرار گرفت، ارزش معرفتی استعاره نیز بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. (stiver, 1993, 112-113).

می کند (stiver, 1993, 115). بر این اساس استعاره می تواند چیزی بیش از یک آرایه باشد. استعاره می تواند ما را به آنچه پیش از این نمی دیدیم و نمی دانستیم رهنمون شود. استعاره دیدن چیزی در قالب چیز دیگر است، چون ما نمی دانیم درباره d آن چیز چگونه بیاندهشیم یا حرف بزنیم. مثلاً ادراک خویش به عنوان یک ملت مستلزم به کار بردن استعاراتی است. این موضوع که زبان صوری (۶) به ویژه استعاره، ادراک و تعامل اجتماعی ما را ایجاد می کند امروز در کانون پژوهش های علوم شناختی به ویژه زبانشناسی شناختی (۷) قرار دارد.

واژگان زبان مجموعه ای محدود از واژه هاست که به کمک استعاره توان گسترش تا مرز بی نهایت و موقعیت های نامحدود و حتی خلق موقعیت های تازه را دارد. درک هر چیزی عبارت است از دست یافتن به استعاره ای برای آن از طریق جایگزین کردن آن با چیزی آشناتر برای ما. و احساس آشنایی با چیزی همان احساس درک کردن آن است (جینز ۷۷). استعارات، ادراک کسانی که آن ها را به کار می برند ایجاد می کنند و زمانی که بر اساس این ادراک رفتاری صورت گیرد، واقعیت تجربه شده به دست شخص به شکل متفاوتی بر ساخته می شود. (krippendorff) بر این اساس جهان ادراک ما و جهانی که در آن زندگی می کنیم سرشتی استعماری دارد. یکی از مهم ترین مشخصه های مهم این جهان استعاری، عبارت است از استعاره ای که از خودمان به عنوان انسان داریم (جینز، ۹۱). ما همواره «من» نیابتی [استعاری] خودمان را در مقام شخصیت اصلی داستان های زندگی خود می بینیم (جینز، ۹۲). بر این اساس معنایی که هر هویتی چه در قالب فردی و چه گروهی برای خویش می پردازد همواره سرشتی استعاری دارد. در ادامه خواهیم دید که در روایت انقلاب چگونه خویشتن ملی ایرانیان چگونه در قالب داستان عاشورا بازپرداخت شده است.